

بسم الله الرحمن الرحيم

رجوع به کلام مرحوم اصفهانی

بعد از اینکه تفکیک بین اصل انشاء و فعلیت يك تفکیک درستی است و این دو مرتبه را برای حکم بپذیریم، ممکن است در نهایت، برگردیم به کلام مرحوم اصفهانی و نظریه ایشان را ترجیح بدهیم. اما اگر این دو مرحله و مرتبه را بپذیریم، قد يقال که بین خود مرتبه انشاء و مرتبه فعلیت در باب حکم تفکیک است اما آنچه که ما به دنبال تفکیک آن هستیم، حکم انشائی و حکم فعلی است و در عالم خارج بین این دو انفکاک نمی‌بینیم؛ اینطور نیست که در عالم خارج بگوییم الآن حکم انشائی وجود دارد اما حکم فعلی وجود ندارد؛ وقتی که حکمی معلق بر چیزی هست، وقتی شارع می‌گوید وجوب حج علی تقدیر الاستطاعة، اگر مکلف مستطیع نباشد، برای او نه حکم انشائی داریم و نه حکم فعلی؛ ولی اگر مکلف مستطیع باشد، در حق او هم حکم انشائی است و هم حکم فعلی.

بنابراین، همانطور که عرض کردیم، در سایر شرایط، جایی که يك حکمی جعل می‌شود، مثلاً نسبت به صبی یا مجنون نمی‌گوییم که حکم انشائی داریم اما در حق اینها فعلیت پیدا نکرده است.

پاسخ اشکال

این اشکال و این توهّم را چگونه باید جواب داد؛ بالاخره آنچه که مرحوم آخوند بیان می‌کند، این است که مولا می‌تواند قطع مرتبه‌ای از مراتب حکم را در مرتبه دیگر اخذ کند؛ یعنی مولا بگوید اگر به حکم انشائی حج قطع پیدا کردی، حج بر تو فعلیت پیدا می‌کند. لازمه این بیان، این است که حکم انشائی باشد و حکم فعلی نباشد؛ در حالی که طبق این توهّم و اشکال می‌گوییم نمی‌شود خارجاً در يك موضوع واحد و نسبت به يك مکلف، بگوییم حکم انشائی وجود دارد ولی حکم فعلی نیست؛ برای اینکه اگر آن قید باشد، فعلی است اما اگر آن قید نباشد، در حق این مکلف اصلاً حکمی نداریم، نه انشائی و نه فعلی.

عرض کردیم بین خود انشاء و فعلیت، جدایی ممکن است؛ یعنی کاری نداشته باشیم به اینکه در این موضوع و در این شخص معین، مسأله چگونه است؛ بین خود انشاء و فعلیت انفکاک است؛ انشاء کاری است که شارع و قانونگذار انجام می‌دهد، می‌گوید: **لله على الناس حج البيت من استطاع** زمانی که انشاء صورت گیرد، دیگر نمی‌گوییم يك حکم انشائی برای غیر مستطیع است، بلکه می‌گوییم الآن مولا این قانون را جعل کرد و بعد اگر کسی استطاعت پیدا کرد، همان انشائی که مولا کرده، فعلیت دارد؛ این اصل انشاء و فعلیت است. اما الآن می‌خواهیم بگوییم حکم دو نوع است: حکم انشائی و حکم فعلی؛ بگوییم آدمی که مستطیع نیست، وجوب حج به نحو انشائی برای او هست؛ يك مقدار روشن‌تر، اگر مولا گفت **اقیموا الصلاة**، در اینجا متعلق حکم وجوب، صلاة است.

چطور در اینجا نمی‌گویید با [اقیموا الصلاة](#)، روزه هم جعل شده است؟ در مورد وجوب حج نیز، وجوب حج برای مستطیع است و از اول این وجوب حج به هیچ صورتی برای غیر مستطیع نیست، نه به نحو انشائی و نه به نحو فعلی. اگر غیر مستطیع تا آخر عمرش هم غیر مستطیع بود، اصلاً چیزی به نام حکم انشائی برای او نیست. و همانگونه که عرض کردم، بهترین تشبیه نیز باب صبیان است که نمی‌توانیم بگوییم وجوب انشائی تمام تکالیف شریعت، برای صبیان به نحو انشائی است.

حل اشکال از راه مبانی مختلف باب انشاء

اینجا برخی از راه مبانی مختلفی که در باب انشاء وجود دارد، می‌خواهند مسأله را حل کنند؛ در باب انشاء چهار مبنا وجود دارد که ما در بحث خبر و انشاء، در اول علم اصول و در مباحث متعدد آن را بیان کرده‌ایم؛ از آن چهار مبنا، یکی مبنای مشهور است و یکی مبنای مرحوم آخوند است و این دو مهم هستند.

مبنا و تعریف مشهور در مورد انشاء

مشهور می‌گویند انشاء عبارت از **ایجاد المعنی باللفظ فی وعاء المناسب له** است. وعاء یعنی در ظرف اعتبار انشاء؛ معنایش این است که ما يك معنایی را به وسیله يك لفظی در عالم اعتبار ایجاد کنیم، یعنی اینطور نیست که يك ما بازای خارجی داشته باشد؛ وقتی می‌گویید «افعل» با آن وجوب را در عالم اعتبار ایجاد می‌کنید. اگر تعریف انشاء را همین تعریف مشهور بگیریم، دیگر چیزی به نام حکم انشائی نداریم؛ برای اینکه وقتی این لفظ می‌آید، خود انشاء آمده است و بعد از انشاء هم چیزی به نام حکم اعتباری می‌آید. شارع که می‌خواهد وجوب حج را انشاء کند، می‌گوید: **لله على الناس حج البيت**، بعد از این در عالم اعتبار، ما يك حکمی داریم به نام وجوب الحج که يك امر اعتباری است.

تعریف حکم

در پراختز این را نیز بگوییم که در مورد تعریف حکم، برخی از بزرگان گفته‌اند: حکم عبارت از همان اراده و کراهت است؛ بعضی دیگر، يك مرحله قبل را گرفته و گفته‌اند حکم عبارت از همان شوق در واجبات و بغض در محرمات است؛ برخی نیز خود خطابات را به حکم تفسیر کرده‌اند که در کلمات قدما یا صاحب معالم اینگونه است؛ اما تحقیق این است که حکم يك اعتباری است که مولا بر ذمه مکلف قرار می‌دهد؛ مولا وجوب صلاة را بر ذمه مکلف اعتبار می‌کند؛ حکم نه اراده است، نه خطاب و نه الفاظ است، بلکه اعتبار عبارت از حکم است؛ و لذا جایی که مولا صیغه «افعل» را می‌گوید بداعی امتحان یا به داعی تهدید، دیگر ما حکم نداریم و خطاب داریم. اما حکم نداریم، چون، حکم همان اعتباری است که علی ذمه المكلف است. این تحقیقی است که مکرر آن را ذکر کرده‌ایم که حقیقت حکم عبارت از اعتباری است که مولا بر ذمه مکلف قرار می‌دهد و این الفاظ، کاشف و مبرز آن اعتبار است. این بیان در کلمات مرحوم آقای خوئی **قدس سره** نیز وجود دارد، منتها در کلمات مشهور نیست.

بازگشت به اصل بحث

مشهور که می‌آیند انشاء را **ايجاد المعنى بالفظ فى وعاء المناسب له** تفسیر می‌کنند، می‌گویند: بعد از این که مولا الفاظ را گفت، در عالم اعتبار يك حکمی - وجوب یا حرمت یا... - از طرف مولا اعتبار می‌شود. یعنی مشهور عمدتاً اعتبار را بعد از استعمال قرار می‌دهند و می‌گویند: وقتی مولا «إفعل» را گفت، اگر بعد از آن در عالم اعتبار، وجوب را بر ذمه مکلف اعتبار کرد، حکم خواهد بود و اگر چنین اعتباری نکرد، دیگر حکم نیست. طبق این مبنای مشهور، دیگر چیزی به نام حکم انشائی نداریم.

وقتی مشهور می‌گویند: انشاء، ايجاد المعنى است و حکم آن اعتباری است که مولا بعد از این استعمال اعتبار می‌کند، یعنی اگر مولا بعد از گفتن **اقیموا الصلاة**، وجوب حقیقی را بر ذمه مکلف اعتبار کرد، حکم می‌شود و اگر آن را اعتبار نکرد، **اقیموا الصلاة** امتحانی و یا چیز دیگری می‌شود. در همین جا بحث دقیق دیگری هم وجود دارد که در بحث بیع فضولی خوانده‌اید که اگر متعلق اعتبار چند ساعت بعد هست، مثلاً می‌خواهد بگوید: وقتی زوال شد، نماز بر مکلف واجب می‌شود؛ الآن اعتبار می‌کند وجوب عند الزوال را؛ آیا این اعتبار فعلی است یا اینکه نه، استقبالی است و تا زوال نیاید، این اعتبار وجود ندارد؟

در مثال حج، در **لله على الناس حج البيت** طبق تفسیر مشهور بگوییم این انشاء است؛ سؤال این است که حکم واقعی و حکم فعلی کدام است؟ می‌گوییم مولا اعتبار کرده وجوب حج را عند الاستطاعة، باز اینجا دو قول است، یا الآن اعتبار می‌کند وجوب را منتها وجوب عند الاستطاعة را و یا این که وقتی استطاعت در عالم خارج محقق می‌شود، آن موقع تازه مولا وجوب را اعتبار می‌کند، یعنی اعتبارش هم می‌شود اعتبار استقبالی؛ در هر صورت، هر کدام از اینها که باشد، چه ما اعتبار را فعلی بگیریم و چه استقبالی، غیر از این اعتبار و انشاء چیزی نداریم؛ فأین الحكم الانشائی؟

پس، حکم انشائی در اینجا نداریم. بنابراین، معلوم می‌شود خود خطاب حکم نیست؛ خطاب امر مبرز از اعتباری است که مولا کرده است؛ حقیقت حکم عبارت از همان اعتبار علی ذمة المكلف است، اگر مولا اعتبار کند تحقق عمل یا ترك عمل را بر ذمه مکلف، این می‌شود حقیقت حکم. پس، ما يك خطاب داریم که اسمش را می‌گذاریم انشاء، و يك حکم داریم که عبارت از اعتبار علی ذمة المكلف است که اگر هم بگوییم اعتبار استقبالی است، تا زمانی که شرط محقق نشود، مولا آن را اعتبار نمی‌کند؛ اینجا دیگر چیزی به نام حکم انشائی نداریم که شما بخواهید بگویید الآن قطع به این حکم انشائی موضوع واقع شود برای يك حکم فعلی.

مبنای مرحوم آخوند در مورد انشاء

اما روی مبنای مرحوم آخوند در باب حکم انشائی، خاطرتان هست که در بحث طلب و اراده مرحوم آخوند می‌فرمود: ما يك طلب حقیقی داریم و يك طلب انشائی؛ آنجا مرحوم آخوند فرمود وقتی می‌گویید «إفعل» هر چند طلب حقیقی هم نداشته باشید، طلب انشائی دارید. در اینجا، طبق این مبنای مرحوم آخوند بگوییم وقتی مولا می‌گوید **لله على الناس حج البيت**، ما يك وجوب حج انشائی داریم، یعنی می‌شود يك حکم انشائی و بیاییم طبق این مبنا مسأله را درست کنیم. عرض کردیم برخی خواسته‌اند اشکال و توهّم را از راه اختلاف مبانی حل کنند و بگویند: طبق مبنای مشهور چیزی به نام حکم انشائی نداریم، اما بر اساس مبنای آخوند حکم انشائی داریم. طبق مبنای مرحوم آخوند، همانطوری که طلب انشائی داریم، حکم انشائی هم داریم.

پاسخ استاد به جواب اشکال

به نظر ما، این حرف و جواب اساساً درست نیست؛ برای اینکه مشکل ما در اساس حکم است؛ وقتی حکم را يك امر اعتباری می‌دانیم و می‌گوییم الفاظ کاشف از آن هستند، نه طبق مبنای مشهور و نه بر اساس مبنای مرحوم آخوند و نه مبنای دیگران، ما دو نوع حکم (حکم انشائی و حکم فعلی) نداریم؛ حکم يك امر اعتباری است، یا این اعتبار هست یا نیست. عجیب این است که خواسته‌اند بفرمایند: مواردی در فقه داریم که فقط روی مبنای مرحوم آخوند درست می‌شود. مرحوم آخوند وقتی انشاء را معنا می‌کند، می‌گوید **ایجاد المعناء بوجود انشائی** مثل اینکه در باب طلب با «إفعل» طلب را ایجاد می‌کند به يك وجود انشائی طلب؛ ما يك طلب کتبی داریم، می‌نویسیم «طلب»، طلب لفظی داریم «ط ل ب» و يك طلب حقیقی داریم که در عالم نفس است، يك طلب انشائی هم مرحوم آخوند می‌گوید و آن این که با لفظی طلب را موجود کنیم به وجود انشائی؛ که اصلاً مرحوم آخوند می‌گوید خود وجوب انشائی، در کنار اقسام اربعه وجود يك وجود ذهنی داریم، يك وجود خارجی داریم، يك وجود لفظی داریم و يك کتبی داریم، مرحوم آخوند در کنار این اقسام اربعه، شق پنجمی هم به نام وجود انشائی داریم.

ایشان در بحث طلب و اراده می‌فرمایند: طلب انشائی سنخ من الوجود است. خودش يك وجودی دارد. ما آمديم معنای طلب را با لفظ ایجاد کردیم بالوجود الانشائی، و در همانجا می‌فرمودند: وجود انشائی از صیغه «إفعل» هیچگاه جدا نمی‌شود؛ شما صیغه إفعلی پیدا نمی‌کنید که طلب انشائی همراه او نباشد؛ منتها این طلب انشائی گاه به داعی طلب حقیقی است، گاه به داعی تهدید است و گاه به داعی تشویق است و غیر ذلك. این معنای وجود انشائی که مرحوم آخوند بیان کردند؛ حال آیا در باب حکم در مانحن فیه نیز همینطور است؟

ما اگر آمديم این مبنای مرحوم آخوند را گفتیم، لازمه‌اش این است که بتوانیم حکم انشائی پیدا کنیم؛ به نظر ما، طبق این مبنا، وجود انشائی پیدا می‌شود، اما حکم انشائی نداریم؛ حکم همان امر اعتباری بعد از کلام است. - (که حالا عقیده ما این است که قبل از آن این اعتبار محقق است) - وقتی مولا می‌گوید **اقیموا الصلاة**، یا وجود حقیقی صلاة را اعتبار کرده و یا چنین اعتباری نکرده است؛ اگر اعتبار کرده، حکم است و اگر اعتبار نکرده، حکمی در اینجا نیست. لذا، هرچند مبنای مرحوم آخوند را نیز قائل شویم، اما باز در اینجا حکم انشائی نداریم. و این سبب می‌شود که ما دو مرتبه برگردیم، و همان حرف مرحوم اصفهانی را ترجیح دهیم که گفتند بین مرحله انشاء و فعلیت فرق نیست و ما دو مرحله نداریم؛ باید یکی را ترجیح داد، و چه بسا این را ترجیح بدهیم که حکم فقط دارای مرتبه فعلیت است. اما تنجز، این از آثار عقلیه حکم است؛ عقل می‌گوید اگر حکمی فعلی شد، در صورت موافقت، ثواب دارد و در صورت مخالفت، عقاب وجود دارد. تنجز هم از آثار فعلی حکم است. این را دقت بفرمایید تا فردا عرض کنیم.